راهنمای سرگشتگان

پرده‌برداشتن از جهان ادراک

پارسا شهری: مرلوپونتی متفکری نیست که به‌آسانی فهم شود، اما این دشواری به‌گفته اریک متیو، مؤلف کتاب «مرلوپونتی»، برآمده از ابهامی تعمدی نیست بلکه نتیجه ظرافت و پیچیدگی اندیشهٔ این فیلسوف است. کتاب «مرلوپونتی» از مجموعه «راهنمای سرگشتگان»، محورهای اصلی و مفاهیم اساسی تفکر این فیلسوف را پیگیری می‌کند؛ از پدیدارشناسی ادراک و بدنمندی تا مباحث مربوط به مکان و زمان، دیگری، جامعه و تاریخ و نیز هنر و ادراک. فصل اول کتاب به معرفی مرلوپونتی، مفهوم پدیدارشناسی و برداشت مرلوپونتی از پدیدارشناسی پرداخته است. در فصل دوم مفهوم ادراک، تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی و نیز پدیدارشناسی و وحدت جهان تجربه‌شده مورد واکاوی قرار گرفته و فصل سوم بحث بدنمندی، ریشه‌های ابژکتیویسم و مبحث بدن به‌مثابه سوژه را مطرح می‌کند. در فصل‌های بعد نیز مفاهیمی همچون رفتار و تقلیل‌گرایی، انسان‌بودن و علم و سرشت بشری، زمان و مکان در طبیعت، دیگران، جامعه و تاریخ، و سرانجام هنر و ادراک آمده است. متیو تأکید می‌کند منابع تأثیرگذار بر اندیشه مرلوپونتی، هگل، نسخه هگلی مارکسیسم و روان‌شناسی گشتالت بوده است و فیلسوفان فرانسوی همچون برگسون و گابریل مارکس از یک سو و تاریخ عمومی فلسفه غرب و بیش از همه دکارت و کانت از سوی دیگر. اما آنچه جهان فکری مرلوپونتی را شکل داد جنبش پدیدارشناسی هوسرل بود. مرلوپونتی از میان خوانش‌های مختلف از پدیدارشناسی، بیش از همه از مفهوم هایدگریِ آن متأثر شده و همچون هایدگر پدیدارشناسی را به‌عنوان «شیوه یا سبکی از اندیشیدن» درک می‌کرد نه یک سیستم فلسفی. در تفسیر مرلوپونتی، پدیدارشناسی یک روش فلسفی است و هدف آن این است که فرض‌هایی را که ما معمولا بنا بر مقتضیات علمی و عملی درباره خود و جهان می‌سازیم از بازی خارج کنیم و به جهانی بازگردیم که به طور مستقیم در ادراک پیشاتأملی تجربه‌اش می‌کنیم. متیو به نخستین جلسه از سلسله سخنرانی‌های ۱۹۴۸ اشاره می‌کند که مرلوپونتی می‌گوید «پرده‌برداشتن از جهان ادراک نه‌فقط برای فلسفه مدرن یعنی پدیدارشناسی، بلکه همچنین برای هنر مدرن یک دستاورد است». مرلوپونتی از سزان و براک و پیکاسو به‌عنوان نمونه‌هایی از هنر مدرن نام می‌برد و به‌زعم او نقاشان و هنرمندان همان کار پدیدارشناسان را انجام می‌دهند اگرچه به صورتی متفاوت و حتی تأثیرگذار. از دید مرلوپونتی، تأمل درباره تجربه اساسا متضمن رهاشدن از درگیری مستقیم با جهان است و «جهان چیزی نیست که ما صرفا درباره‌اش فکر می‌کنیم، بلکه جایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، در آن عمل می‌کنیم، درباره‌اش احساسات و امید داریم و همچنین می‌کوشیم تا بشناسیمش». در این معنا، پدیدارشناسی، فلسفه‌ای ضد فلسفه است که نمی‌کوشد تا از درگیری عملی و احساسی ما با جهان فراتر برود برای اینکه تبیین و توجیهی از این مسئله ارائه دهد که چرا جهان همانی است که هست، بلکه می‌خواهد «هستی ما در جهان یا نحوه‌های گوناگون در-جهان-هستن ما را» که مقدم است بر تأمل آگاهانه و نظریه‌پردازی، توصیف کند.

مرلوپونتی
اریک متیو
ترجمه مهدی قنبری
انتشارات علمی و فرهنگی

درآمدی بر فلسفه کواین

اگر فرگه و راسل پیشگامان فلسفه تحلیلی بودند، کواین تأثیرگذارترین چهره در این حوزه بوده است، چه‌آنکه به تعبیر گری کمپ، مؤلف کتاب «کواین» توانست نافذترین انتقادات را به پوزیتیویسم منطقی وارد کند. کواین به این قرار فضای تازه‌ای در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی گشود که نه‌تنها در دگرگونی منطق ریاضی نقش داشت بلکه بیش از آن در تحلیل فلسفی جایگاهی بنیادی به دست آورد. کواین از نظر کمپ، فراتر از یک فیلسوف سیستمی است و ادعاهای او را بدون فهم چهارچوب بزرگ‌تر یا منظری که از آن پدید آمده‌اند نمی‌توان درک کرد. بنابراین کتاب کمپ، درآمدی بر تفکر کواین است و البته چنان‌که تأکید شده برای فهم کواین دانستن حدی از فلسفه، منطق، ریاضیات و تاریخ آنها مورد نیاز است. با این حال، پاسخ‌های کواین به پرسش‌های بزرگ متافیزیک و معرفت‌شناسی، شیوه‌های استدلال او برای آن پاسخ‌ها و تصوراتش درباره نقش و سرشت حقیقی فلسفه نه‌تنها با عقاید پیشینیان بلکه با عقاید بسیاری از معاصران و متأخران او نیز تفاوتی آشکار دارد. دلیل اصلی این تفاوت از نظر کمپ این است که کواین گذشته از تعهد به پاسخ به پرسش‌های بزرگ رایج، سنت فلسفی را از وجوه مختلفی معیوب می‌داند. بنابراین هدف او این نیست که پرسش‌های بزرگ را همان‌گونه که در سنت فهمیده می‌شود طرح کند و به آنها جواب‌های سرراست و صریح در قالب فلسفه سنتی ارائه نماید، بلکه در نظر دارد این پرسش‌ها را به شکل و شمایل جدیدی طرح کند تا بتواند پاسخ‌های درخوری تدارک ببیند. کواین این شکل جدید را «طبیعت‌گرایی» می‌خواند و از این‌رو هدف عمده کتاب کمپ درک این مفهوم طبیعت‌گرایانهٔ فلسفه و نیز درک شیوه‌هایی است که پاسخ‌های طبیعت‌گرایانهٔ کواین از طریق آنها به پاسخ‌های دقیق فلسفی می‌انجامد. اما شاید به‌تعبیر کمپ، وظیفه بزرگ‌تر و فلسفی‌تر کوشش برای فهم این مسئله باشد که چرا کواین این تغییر موضع طبیعت‌گرایانه و طردکردن سنت را موجه می‌شمارد. کواین فعالیت رسمی خود را با مأموریت پایه‌ریزی آموزه فلسفی جامع طبیعت‌گرایی و دفاع از آن شروع نکرد، بلکه گام به گام این کار را پیش برد، اگرچه برخی از این گام‌ها فراتر از گام‌های دیگر بود و در طول سال‌های سرنوشت‌ساز فعالیت او یعنی بین پایان جنگ جهانی دوم و سال ۱۹۶۰ به انتشار کتاب مهم او «کلمه و شیء» منتهی شد. در طبیعت‌گرایی کواین سؤالی متافیزیکی مثل «چه چیزی وجود دارد؟» پرسشی علمی تعبیر می‌شود، ضمنا سؤال معرفت‌شناسیِ «معرفت چیست؟» کمابیش به صورت سؤالی روان‌شناختی درمی‌آید، رشته‌ایَ که شاخه‌ای از زیست‌شناسی شناخته می‌شود. این‌چنین است که کواین درصدد برمی‌آید فلسفه را به چیزی متصل به علم طبیعی، و درواقع در ذیل آن، تبدیل کند. کمپ می‌کوشد تا در درآمدی به اندیشه کواین، نشان دهد که چگونه این متفکر آموزه طبیعت‌گرایی را به‌عنوان راه درست مواجهه با مسائل فلسفی برگزید. کمپ همچنین نشان می‌دهد که تأملات کواین درباره تاریخ فلسفه و علم برای فهم فلسفه او ضروری است چه‌آنکه مسائلی که کواین به صراحت مطرح می‌کند با دغدغه‌های دیرپای فلسفه مرتبط‌اند. با این حال کواین معتقد است هیچ «فلسفه نخستینی» به معنای دکارتی وجود ندارد، یعنی آن دیدگاهی که مقدم بر کل معرفت بشر باشد.

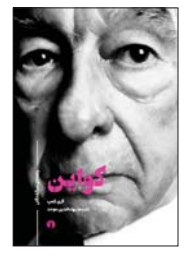

کواین
گری کِمپ
ترجمه بهاءالدین موحد
انتشارات علمی و فرهنگی

یادداشتی بر کتاب «افیون‌زدگان: مردم‌نگاری در جنوب تهران» از اصغر ایزدی‌جیران

پستونشینان لب‌خط

مهدی نوریان

بیش از یک دهه است که اصغر ایزدی‌جیران به مردم‌نگاری در ایران، به‌ویژه در مناطق حاشیه‌نشین شهری، با روش مشاهده مشارکتی می‌پردازد؛ شیوه‌ای که در آن، مردم‌نگار خود به دل میدان می‌رود و تلاش می‌کند با ارائه توصیفی فربه و عمیق از آن، به تحلیلی از وضعیت برسد. این شیوه مردم‌نگاری نیز به روش‌های مختلفی انجام می‌شود. روشی که ایزدی‌جیران در پژوهش‌های مردم‌نگارانه‌اش اتخاذ می‌کند، شکلی داستانی دارد. درواقع در این شیوه، مردم‌نگار در قامت نویسنده یک داستان، تلاش می‌کند روایتی منسجم و معنادار را از آنچه در میدان پژوهش خود تجربه می‌کند، ارائه کند. شخصیت‌های این داستان انسان‌هایی واقعی‌اند که در این میدان زندگی می‌کنند و خود مردم‌نگار نیز هم به‌عنوان راوی این قصه و هم به‌عنوان یکی از این شخصیت‌ها که مدتی قرار است با ایشان زندگی کند، همراه آنهاست. استمرار ایزدی‌جیران در مردم‌نگاری در ایران، به‌ویژه در مناطق حاشیه‌نشین شهری، آن‌هم حول یک مسئله مشخص یعنی «رنج اجتماعی»، قابل تقدیر است. او این پروژه را در سال ۱۳۹۴ کلید زده و تاکنون ذیل آن آثاری را درباره حاشیه‌نشینان تبریز، کرمانشاه و تهران منتشر کرده است. کتاب «افیون‌زدگان» نیز در همین پروژه جای می‌گیرد و صحنه‌هایی را از جماعت درگیر اعتیاد در دو محله «لب‌خط» و «دروازه‌غار» روایت می‌کند. او درباره کتاب می‌نویسد که این کتاب «شرح تجربه‌های زیسته پستونشینانی است که به سبب نظم سیاسی تبعیض، به اتاق‌هایی در خانه‌های قدیمی در بافت فرسوده شهری کوچ کرده‌اند. وصف بدن‌های خیابان‌نشینی که تحت نظم فرهنگی طرد، ناگزیر بی‌خانمانی را برگزیده‌اند. مهاجران لب‌خط و بی‌خانمان‌های دروازه‌غار آسیب‌دیدگان رنج‌های اجتماعی منطقه شکست‌خوردگانند. آنها برای تسکین خود نهاد اجتماعی مواد را در سطح محلی و صرفا به‌منزله نوعی استراتژی بقا می‌پرورند. ولی سیاست ضد مواد، که اغلب حول همین محله‌ها می‌چرخد تا به‌اصطلاح نابسامانی را بسامان کند، غالبا نقش کلان بازار و صنعت مواد را نادیده می‌گیرد».

«افیون‌زدگان»، کتاب لاغری است و بیش از ۱۸۰ صفحه ندارد. کتاب علاوه بر مقدمه و مؤخره، در دو بخش «پستونشینان لب‌خط» و «پناهگاه دروازه‌غار» ساختار یافته و در قالب چهارمین اثر از مجموعه پژوهش‌های اجتماعی درباره ایران توسط نشر نی منتشر شده است. شخصا «افیون‌زدگان» را بسیار خواندنی یافتم و روایت مردم‌نگارانه آن را بسیار منسجم و معنادار؛ روایتی که توصیفی فربه و پرمایه از وضعیت مردم گرفتار اعتیاد در این دو محله به دست می‌دهد و از دل آن توصیف، تحلیل‌هایی را ارائه می‌کند. این تحلیل‌ها از این جهت که از دل داده‌های میدانی واقعی به دست آمده‌اند، واجد ارزش مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی زیادی هستند.

یکی از ویژگی‌های مهم پژوهش مردم‌نگارانه به شیوه مذکور، درگیری وجودی خود مردم‌نگار است؛ مردم‌نگار اینجا یک ناظر بیرونی و مشاهده‌گر منفعل نیست، بلکه در کنش‌های مردم میدان فعالانه حاضر است و با آنها زندگی می‌کند. درواقع، روایت مردم‌نگارانه از خلال سوژه مردم‌نگار با همه پیچیدگی‌های تنانه، هیجانی و روانی‌اش ممکن می‌شود. این مهم از همان تقدیمیه کتاب مشهود است. ایزدی‌جیران کتاب را به دایی‌اش «آسیب» تقدیم می‌کند که خود قربانی فرهنگ طرد شد و مواد آواره‌اش کرد. علاوه بر این تقدیمیه و اشاراتی در کتاب به دایی «آسیب» که درگیری وجودی مردم‌نگار با مسئله این کتاب را نشان می‌دهد، نام «آسیب» به خودی خود در این زمینه بسیار معنادار است؛ چراکه نظم فرهنگی طرد، اساسا گرفتاران اعتیاد را با همین‌دست برچسب‌ها از خود می‌راند و آواره می‌کند.

از دیگر نقاط قوت کار ایزدی‌جیران می‌توان به رویکرد همدلانه او در مواجهه با شخصیت‌های میدان اشاره کرد؛ شخصیت‌هایی که محدود به افرادی خاص نمی‌شوند و تکثری از سن و جنسیت را در این دو محله در بر می‌گیرند. تعامل اصغر ایزدی‌جیران به‌عنوان یک مرد با زنان و دختربچه‌ها در میدان مطالعاتی‌اش مؤید موفقیت او در اتخاذ این رویکرد همدلانه است. او نه‌تنها به‌عنوان یک مرد از رفتن به سراغ فهم دنیای زنانه (شخصیت‌هایی همچون ثریا، سونای و ناهید) در این دو محله ابایی ندارد، بلکه روایت کتاب نشان می‌دهد در این کار توفیق داشته است و اتفاقا توانسته است راوی رنجی باشد که ایشان از سوی نظم نمادین مردانه متحمل می‌شوند. در مورد کودکان نیز ایزدی‌جیران موفق عمل می‌کند. این جمله از کتاب به‌روشنی نشان می‌دهد که او نسبت به توجه به دنیای کودکان در یک میدان مطالعاتی با جغرافیایی که ترسیم می‌کند، آگاهانه عمل کرده است: «هرچند ممکن است محله‌هایی چون لب‌خط را مملو از مشکلاتی اجتماعی بدانیم که بزرگسالان به وجود آورده‌اند [...] و به همین سبب فقط بر آنها تمرکز کنیم، اما بدون شک توجه به وضعیت کودکان، کردارهای آنها و دنیای ذهنی و عواطف‌شان، به فهم بهتر و عمیق‌تر پستونشینان کمک می‌کند». درواقع ایزدی‌جیران به این نکته واقف است که وضعیت عینی این کودکان، باری است که از سوی ساختار خانوادگی و فرهنگی ایشان بر آنها تحمیل شده است. او همچنین به این نکته اشاره می‌کند که این کودکان را نباید تماما گرفتار این جبر ساختاری بدانیم، بلکه می‌توان تصور و تخیل کرد که ایشان چطور می‌توانند سوبژکتیویته خویش را بسازند و به طریقی خود را نجات دهند (دست‌کم از این مخمصه ساختاری مشخص).

نمونه توفیق ایزدی‌جیران در کار با کودکان در این میدان پژوهشی تعامل او با دختربچه‌ای است به نام «زینت». زینت دختربچه هشت‌ساله بلوچی است که با پدر، مادر، خواهر و برادر کوچکش در یکی از اتاق‌های خانه قدیمی‌ای زندگی می‌کند که مردم‌نگار نیز در طول کار مردم‌نگاری‌اش در لب‌خط در آن اقامت گزیده است؛ خانه‌ای که چندین و چند خانوار دیگر را نیز سکونت داده است. مردم‌نگار در این مدت از زینت زبان بلوچی یاد می‌گیرد؛ زینت مثل معلمی سخت‌گیر به او سرمشق می‌دهد و او باید تکالیفش را انجام دهد و کلمات را با تلفظ درست تکرار کند تا توسط معلم کوچکش سرزنش نشود. این کنش مردم‌نگارانه ما را به نقطه قوت دیگری در کار ایزدی‌جیران می‌رساند و آن اینکه به‌عکس آنچه امروز در کنش‌های خیلی از سازمان‌های مردم‌نهادی شاهدیم که اصطلاحا برای «توانمندسازی» یا «صدادادن» به تهیدستان مناطقی همچون سیستان‌وبلوچستان به این مناطق سفر می‌کنند و زبان و فرهنگ مرکز را در این فرایند به شکلی خواسته یا ناخواسته به ایشان تحمیل می‌کنند، ایزدی‌جیران همچون یک شاگرد جلوی زینت دوزانو می‌نشیند تا زبانش را بیاموزد. در کُنه این کنش این معنا نهفته است که اساسا منطق «صدادادن» به تهیدستان یا محروم‌شدگان یا طردشدگان منطقی نادرست و غیرانسانی است.

آنها صدا دارند و نیازی نیست به آنها صدا «بدهید»، فقط کافی است از میکروفون استفاده نکنید تا صدای ایشان نیز به گوش برسد و امواج صدای شما که به واسطه بلندگو قدرتمند شده، صدای ایشان را خفه نکند! منطق این‌دست سمن‌ها معمولا منطق برتری زبان و فرهنگ مرکز است که قرار است حقیقت را از مرکز به اصطلاحا پیرامون جاری کند؛ همان منطق معلم و دانش‌آموز متعارف که گویی حقیقت ناب نزد معلم است و قرار است دانش‌آموزان جاهل را از دانش سرشار خویش سیراب کند. حال آنکه ایزدی‌جیران که از دنیای دانشگاهی می‌آید و دانشیار دانشگاه است و دکترای مردم‌شناسی دارد، نشان می‌دهد دختربچه هشت‌ساله بلوچ که در یکی از فقیرترین محله‌های جنوب تهران در میان افیون و بنگ و دود و اعتیاد زندگی می‌کند نیز واجد حقیقت است و باید جلوی او زانوی تلمذ زد. او نه‌تنها زبان مرکز یا زبان رسمی یا زبان دانشگاهی یا زبان جریان اصلی را به میدان تحمیل نمی‌کند، بلکه مشتاقانه و متواضعانه تلاش می‌کند تا زبان ایشان را بیاموزد.

لحظه دیگری از کتاب ایزدی‌جیران را که تمایل دارم برجسته کنم، اشاره او به مفهومی تحت عنوان «دومینوی اقتصادی» است؛ جایی که یک اقتصاد به اقتصاد دیگر کمک می‌کند. مصرف مواد می‌تواند بدن کارگر را کارگری‌تر کند، بدن‌درد را کمتر احساس کند، به شکلی نامعمول و غیرعادی درکی از سنگینی کار پیدا نکند، شب‌ها بیدار بماند و بی‌خوابی را احساس نکند. اینجاست که می‌توان از خدمتی سخن گفت که مواد می‌تواند به اقتصاد بازار انجام دهد: «همچون روغنی قوی، چرخ‌های دستگاه عظیم بازار را روان‌تر می‌کند تا با سرعت بیشتری بچرخند. اضافه‌کار را مواد ممکن می‌کند تا اضافه‌ارزش برای کارفرما و سود برای بازار بزرگ افزون شود». درواقع این اقتصاد زیرزمینی مواد است که به اقتصاد روزمینی خیاطی، کفش‌دوزی و... نیرو می‌بخشد؛ هرچند دست‌آخر این تن نزار و چروکیده و ازهم‌گسسته کارگر است که در اثر مصرف مواد بی‌مصرف شده و جیب اقتصاد بازار است که بر اثر اضافه‌ارزش تولیدشده پرپول‌تر شده است.

عکس: اروینگ پن

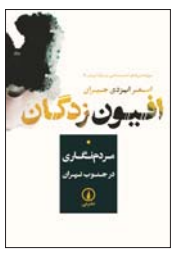

افیون‌زدگان
مردم‌نگاری در جنوب تهران
اصغر ایزدی‌جیران
نشر نی

نقطه قوت دیگر «افیون‌زدگان»، توجه به افیون‌زدگی به‌عنوان یک مکانیسم یا سازوکار است، نه یک مفهوم برساخته که اینجا و حالا از سوی فرهنگ طرد به شکلی آسیب‌شناختی به جماعتی تحمیل شود. ایزدی‌جیران با مواجهه عالمانه‌ای که با «افیون‌زدگی» به‌عنوان یک سازوکار دارد، در کنشی خودانتقادانه، لبه تیز تیغ نقد را بر گردن خود و جماعت دانشگاهی نیز می‌گذارد. در این معنا و آن‌طور که من از متن کتاب برداشت کرده‌ام، می‌توان افیون‌زدگی را یک مکانیسم یا سازوکار یا به تعبیری جامعه‌شناختی یک شکل یا صورت دانست که می‌تواند از نیروها و انرژی‌های روانی متفاوت و متنوعی مایه بگیرد؛ چه این مایه‌گذاری توسط معتادان لب‌خط و دروازه‌غار انجام شود، چه توسط دانشگاهیان. به قول ایزدی‌جیران، جامعه دانشگاهیِ افیون‌زده نیز «در افیون کتاب، بنگ امر انتزاعی و یوغ فخرفروشی و لفاظی با اصطلاحاتِ تخصصی گرفتار شده است». با این تعریف، به‌حق می‌توان آن‌دسته از جماعت دانشگاهی را که هیچ نسبتی با واقعیت جامعه خویش ندارند و به تکرار وسواسی مناسک دانشگاهی خویش گرفتارند و از آن کسب اعتبار و منفعت می‌کنند، جماعتی افیون‌زده نامید.

نقطه ارزشمند دیگر کتاب، توجه به کلیشه‌هایی است که درباره این‌دست محله‌ها در جامعه ساخته می‌شود و بر آن اساس خشونت نمادینی برساخته می‌شود که خود می‌تواند بسترساز خشونت فیزیکی باشد. ایزدی‌جیران به این نکته توجه می‌دهد که این تصور در جامعه ایرانی وجود دارد که خیلی از کارهای ممنوعه در محله‌هایی همچون دروازه‌غار و لب‌خط انجام می‌شود. این کلیشه‌ها از نظر او به‌قدری نفوذ دارند که حتی توسط اهالی خود آن محله‌ها نیز تکرار می‌شوند. تردیدی نیست که این کارها در این دو محله انجام می‌شود، اما نکته اینجاست که این کارها در خیلی از محله‌های دیگر نیز جاری است و فروکاستن کل حیات این محله‌ها به کارهای ممنوعه می‌تواند داغ ننگی را بر پیشانی آن بچسباند که مصداق خشونت نمادین است.

این یادداشت را با یک نقد به پایان می‌رسانم. در صفحات پایانی کتاب، ایزدی‌جیران ذیل عنوان «همدلی انتقادی: برسد به دست دوستان معتادم»، تلاش می‌کند از جایگاه دانشگاهی خود و همکارانش فاصله بگیرد و مستقیما با دوستانش که گرفتار اعتیاد و کارتن‌خوابی‌اند، چندکلامی حرف بزند. او علوم اجتماعی رایج در ایران را نقد می‌کند که کاری به «خودِ» افراد گرفتار اعتیاد و کارتن‌خوابی ندارد و ایشان را تنها سوژه‌هایی می‌بیند که ساختار آنها را ایجاد کرده است و بر این اساس می‌گوید که اتفاقا می‌خواهد «خود» آنها را سرزنش کند. حتی می‌نویسد که کسانی ممکن است برای این موضع او را متهم به فردگرایی کنند و سپس این جملات را می‌نویسد: «من نمی‌خواهم به آن سنخ از اجتماعی و مردم‌شناسی تعلق داشته باشم که با بزرگ‌نمایی افراطی امر جمعی، شما را بی‌قدرت می‌کند. شما که مواد را تجربه کرده‌اید و دیده‌اید که قاتل غم‌هایتان نیست، رهایش کنید، امید داشته باشید، خلاق شوید و سرنوشتتان را به دست بگیرید». هرچند تلاش ایزدی‌جیران در فاصله‌گرفتن از علوم اجتماعی متعارف که به سوژگی توجهی ندارد ستودنی است، اما سیاق کلام به‌گونه‌ای است که گویی در این جملات با نوعی توصیه اخلاقی مواجه هستیم؛ توصیه‌ای اخلاقی که در پس پشت آن نوعی اراده‌گرایی وجود دارد. هرچند با ایزدی‌جیران در جدی‌گرفتن آنچه «تقلای انسانی» برای تخطی و عصیان از ساختارها و تمرین و ممارست مستمر در شکل‌دادن به سوبژکتیویته همدلی دارم، اما نباید فراموش کرد که ما علاوه بر ساختار به معنای مناسبات کلان اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، گرفتار ساختار دستگاه روان نیز هستیم. انواع مکانیسم‌ها و سازوکارهای روانی در دستگاه روانی فرد معتاد، مثل اجبار به تکرار، فعال‌اند که خلاصی‌یافتن از آنها فقط با اراده‌گرایی ممکن نیست. توصیه‌های اخلاقی همچون «امید داشته باش!»، «خلاق باش!» یا «سرنوشت خویش را به دست بگیر!» در سطح آگاهی کار می‌کنند و نیک می‌دانیم که بخش جدی کردارهای ما محصول پویایی‌های ناهشیار ماست که در کنار ساختارهای اجتماعی، موجب می‌شود صرف اینکه بخواهیم نتوانیم «امیدوار» و «خلاق» باشیم و «سرنوشت خویش را به دست گیریم».

در پایان، خواندن «افیون‌زدگان» را به دانشگاهیان فعال در حوزه علوم اجتماعی، بالاخص مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی پیشنهاد می‌کنم. همچنین ساختار روایی و داستان‌گونه کتاب این امکان را فراهم کرده است تا «افیون‌زدگان» برای مخاطب عام نیز مفید و خواندنی باشد.

نقطه قوت «افیون‌زدگان» توجه به افیون‌زدگی به‌عنوان یک مکانیسم یا سازوکار است، نه یک مفهوم برساخته که از سوی فرهنگ طرد به شکلی آسیب‌شناختی به جماعتی تحمیل شود. ایزدی‌جیران در کنشی خودانتقادانه، لبه تیز تیغ نقد را بر گردن خود و جماعت دانشگاهی نیز می‌گذارد. در این معنا و آن‌طور که من از متن کتاب برداشت کرده‌ام، می‌توان افیون‌زدگی را یک سازوکار یا به تعبیری جامعه‌شناختی یک شکل یا صورت دانست که می‌تواند از نیروها و انرژی‌های روانی متفاوت و متنوعی مایه بگیرد

عطف

مروری بر رمان «به خاطر یک پیاله چای»

یک تراژدی ساده

شرق: رمان «به خاطر یک پیاله چای» نوشته ساناز سیداصفهانی، اثری است که در آن ظرایف فرهنگ ایرانی در کنار فضای شاعرانه داستان به تصویر کشیده می‌شود. این رمان روایتی داستانی پر از اندیشه و احساس دارد و در آن به آیین‌ها و مناسبت‌های فرهنگی ایران، به‌ویژه شب یلدا و اهمیت چای در زندگی روزمره ایرانی‌ها، توجه ویژه‌ای شده است. در حقیقت، همین نوشیدن چای به‌عنوان یک سنت ساده و پرمعنا در زندگی ایرانی، در این داستان نقش کلیدی دارد. این رمان روایت سرگذشت غمزه، نویسنده و شاعری است که برای فاصله‌گرفتن از هیاهوی زندگی شهری، به روستای دورافتاده‌ای پناه می‌آورد. در این روستا، غمزه به کار قالی‌بافی و مرمت عمارت روستایی قدیمی‌اش مشغول شده و با اهالی روستا خو می‌گیرد. او در روستا با مزدک‌خان، گله‌داری که اسب‌هایش را برای چرا به مراتع اطراف می‌آورد، آشنا می‌شود. غمزه که شیفته اسب‌های مزدک‌خان است، هر بار که او با اسب‌هایش برای چرا می‌آیند، با دقت آنها را تماشا می‌کند. در این مسیر، به تدریج نامه‌هایی می‌نویسد که در آنها احساسات لطیف و شاعرانه خود را به اشتراک می‌گذارد و آنها را کنار قالیچه‌هایی که برای مزدک می‌بافد، قرار می‌دهد. اما مزدک، با نگاهی سطحی و دور از احساس، نامه‌ها را دریافت می‌کند و از درک دنیای شاعرانه و عاطفی غمزه ناتوان است. این ناتوانی در درک، با رفتارهای تحقیرآمیز مرد گله‌دار همراه است و غمزه را دچار سردرگمی می‌کند چراکه باور دارد کسانی که به طبیعت متصل هستند نمی‌توانند دیگران را تخفیف بدهند. زمانی که غمزه درخواست می‌کند تا برای دیدن و تماشای اسب‌ها به باغ مزدک‌خان برود و تیمارشدن اسب‌ها را ببیند و با او یک چای بنوشد، این پاسخ را می‌شنود که «تو کسی نیستی که من بخوام بیرمت باغ؟ اون‌جا جای پولدارهاست؟ آخه بگم تو کی هستی؟». غمزه که در خواسته ساده خود چیزی جز یک لحظه انسانی نمی‌بیند، در نهایت با این تحقیر روبه‌رو می‌شود. او از یک دعوت ساده برای نوشیدن چای، به یک تراژدی می‌رسد، چراکه در فرهنگ ایرانی، چای تنها یک نوشیدنی نیست بلکه نشانه‌ای از ارتباط، محبت و مهر مشترک و ساده بین انسان‌هاست. این لحظه‌ای است که غمزه در آن زیر بار تحقیر و سوءبرداشت‌ها از طرف مردی که حتی زبان شاعرانه‌اش را نمی‌فهمد، خرد می‌شود. درواقع غمزه زبان‌بازی‌های مزدک را باور کرده که خودش را صاحب طبع شعر می‌داند و وانمود کرده که در درک نوشته‌های شاعرانه تبحر دارد. رمان «به خاطر یک پیاله چای» با کابوس غمزه آغاز می‌شود، غمزه خواب می‌بیند که اسبی در آخور است و پاهای این اسب به میخ طویله بسته شده است... . خواب او تصویر تلخی از تبعیض، نادیده‌گرفتن و طردشدن است. و این خواب، نه‌تنها بیانگر تحقیر غمزه است، بلکه اشاره‌ای به تنهایی و ناکامی زنانه در جامعه‌ای دارد که تنها زیبایی‌های ظاهری را می‌بیند و از درک ژرفای احساسات زنانه عاجز است. رمان این واقعیت را نشان می‌دهد که زن در جایی که هیچ‌کس نگاهی عمیق به دنیای درونی‌اش ندارد، حتی برای یک دیدار ساده و گفت‌وگو از نوشیدن یک پیاله چای، در معرض ظلمی بی‌صدا و پنهان قرار می‌گیرد. «به خاطر یک پیاله چای»، رمانی است که مرزهای هنر و فرهنگ را در هم می‌آمیزد و داستان غمزه را از منظر یک زن معاصر ایرانی بیان می‌کند که در دنیای پیچیده‌ای از زبان، هنر و دلتنگی، خواسته‌ای ساده داشت که سرانجام به یک تراژدی بزرگ تبدیل شد.

به خاطر یک پیاله چای
ساناز سیداصفهانی
نشر آفتابکاران